



جلسه پنجم

ماهیت انسان و جنگ

توماس هابز تبیین دیگری دربارهٔ ارتباط میان ماهیت انسان و جنگ ارائه داده است. وی وضع طبیعی را با توجه به ماهیت اصولی انسان تعریف می‌کند. به عقیدهٔ هابز، هیچ قدرت خارجی یا قوانین تحمیلی‌ای وجود ندارد که وضع طبیعی را همچنان، پایدار نگه دارد. یعنی زمانی که انسانها بدون یک قدرت مافوق (دولت) زندگی می‌کنند، در ترس همیشگی به زندگی خود ادامه می‌دهند و در شرایط منازعه قرار دارند؛ شرایطی که با جنگ همه علیه همه برابر است. البته، تفسیر هابز نقطهٔ آغاز مفیدی برای بحث دربارهٔ سرشت طبیعی انسان است و در این مورد بسیاری از فیلسوفان بزرگ پیرو او هستند. کسانی، مانند لاک و روسو با برخی از توصیفهای هابز موافق‌اند. در واقع، لاک حالت جنگ‌طلبی مطلق و هرج و مرج‌طلبی کامل هابز را رد می‌کند، اما می‌پذیرد که همیشه اراده‌ای برای سودجویی در شرایط فقدان قانون و ضمانت اجرایی آن وجود دارد. روسو تصور هابز را با این استدلال که انسان در وضع طبیعی، طبیعتاً، صلح‌طلب است، نه جنگ‌طلب، به گونهٔ دیگری تعبیر می‌کند، هرچند هنگامی که سیاست بین‌الملل را شرح می‌دهد، به متفکری شبیه است که استدلال می‌کند دولتها باید فعال (مهاجم) باشند و گرنه سقوط می‌کنند و فرو می‌ریزند، جنگ اجتناب‌ناپذیر است و هر تلاشی در راستای اتحاد برای صلح بیهوده است.

به اعتقاد کانت، ستیزهٔ ذاتی میان انسانها و اخیراً، میان دولتهایی که بشریت را برای صلح و اتحاد برمی‌انگیزانند، وجود دارد. البته، این بدان معنی نیست که عقل انسان به تنهایی به او سودمندی اتحاد صلح‌آمیز را می‌آموزد، بلکه بدین معناست که زمانی که ساختارهای بیرونی ناقص‌اند، جنگ اجتناب‌ناپذیر است، اما حتی کانت هنوز تصور بدبینانه دربارهٔ نوع انسان را حفظ می‌کند. به نظر می‌رسد جنگ در ماهیت انسانی نقش بسته است و حتی باید به منزلهٔ پدیده‌های شریف ملاحظه شود تا بتوان از طریق عشق انسان به آن، به شرف و عزت، بدون انگیزه‌های خودپسندی رسید.

هابز تصویری دربارهٔ بشریت ارائه می‌دهد که بسیاری با آن موافق نیستند. او به گونه‌های مختلف اجتماع



اشتراکی اشاره می‌کند که با توجه به جدا کردن مشکلات فردی از مشکلات دیگران و عقد قرارداد، صلح را برمی‌انگیزند. گفته‌ی ارسطو که انسان حیوان سیاسی است، بیانگر تلاش برای تأکید بر روابط اجتماعی است که از ویژگی‌های انسان است؛ از این رو، هر ساختار نظری درباره‌ی ماهیت انسان و جنگ به آزمون جامعه‌ای نیازمند است که انسان در آن زندگی می‌کند. براساس این دیدگاه، عناصر حکومتی درباره‌ی ماهیت انسان به زمان و مکان، همچون ماهیت جنگ و اخلاق نیز وابسته‌اند. برخی دیگر، مانند کنت والتز استدلال می‌کنند تا هنگامی که طبیعت انسان در آغاز جنگ نقش دارد، نمی‌توان آن را تبیین‌کننده‌ی هر دو گونه‌ی جنگ و صلح تصور کرد. به استثنای اینکه برخی برای از مواقع، انسان می‌جنگد و گاهی نمی‌جنگد، اگزیستانسیالیست‌ها چنین وجودی را که با استقلال کامل اراده همساز باشد، انکار می‌کنند. مسئله اینجاست که این تعهد هیچ نیازی به تجسس برای مردم در جنگها در زمانها و مکانهای مختلف پدید نمی‌آورد؛ بنابراین، باید فایده‌ی بزرگی برای مورخان نظامی و فعالان صلح داشته باشد.

جنگ و فلسفه سیاسی و اخلاقی

نقطه‌ی عزیمت برای تحقیق درباره‌ی اصول اخلاقی مربوط به جنگ، به ارائه‌ی نظریه‌ای در این زمینه می‌انجامد که بحث درباره‌ی آنها را به خوبی در کتابها و دایرةالمعارفها می‌توان یافت.

با وجود ملاحظه و آگاهی دانش‌جویان از نظریات فلسفی گسترده‌ی مربوط به جنگ، تحلیل درباره‌ی اخلاق با این پرسش آغاز می‌شود که آیا جنگ از نظر اخلاقی قابل توجیه است؟ در پاسخ بدین پرسش دوباره باید به طرح تصورات توجیهی و اخلاقی که مستلزم اشخاص و گروههاست، پرداخت. جنگ به منزله‌ی تلاشی جمعی، فعالیت مشترکی را به کار می‌گیرد. در اینجا، نه تنها پرسشهای اخلاقی نشان‌دهنده‌ی مسئولیت و فرمانبرداری و نمایندگی حکومت از مردم است، بلکه پرسشهایی درباره‌ی طبیعت نمایندگی نیز مطرح می‌شود؛ پرسشهایی مانند اینکه آیا ملتها می‌توانند مسئولیت اخلاقی نسبت به جنگهایی که در آن گرفتاراند داشته باشند؟ مقامات عالی جنگی از نظر اخلاقی و نظامی چه مسئولیتی در مورد جنگ بر عهده دارند؟ چرا باید حمله نظامی پذیرفته شود و چرا باید یک شهروند یا حتی یک نوزاد، جنایتهای جنگی کشورش را تحمل کند؟ آیا چنین چیزی جنایت جنگی است؟

نظریه‌ی جنگ دقیقاً، با ارزیابی ملاکهای سیاسی و اخلاقی برای توجیه اقدام به جنگ (دفاعی یا تهاجمی)، آغاز می‌شود، اما برخی از منتقدان یادآور می‌شوند که توجیه جنگ قبلاً ارائه شده است. تمام آنها سر فصلهای قانونی سیاسی و ملاکهای اخلاقی برای توجیه جنگاند؛ بنابراین، نخستین توجیه درباره‌ی جنگ به اندیشه نیازمند است. صلح‌طلبها جنگ را انکار می‌کنند یا حتی هر نوعی از خشونت را که بتوان از



نظر اخلاقی مجاز دانست، منکر می‌شوند، اما همان طور که پیش از این بیان شد، دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد. برخی اظهار می‌کنند که استفاده از جنگ، تنها برای دفاع یا دست کم، متوسل شدن به دفاع جایز است، در حالی که برخی دیگر به طور قاطع، هر گونه خشونت یا جنگ را از هر نوع که باشد، رد می‌کنند. اصلاح‌طلبان مطلق‌گرا نیز، حرکت از وضعیت صلح‌طلبی به اخلاق‌گرایی که جنگ را برای حمایت از دفاع، یا صلح پایدار می‌خواهند، نمی‌پذیرند. باید یادآور شد که چنین دیدگاه‌هایی ممکن است جنگ‌های دفاعی بازدارندهٔ تهاجمی و مداخله‌جویانه را در راستای هدف اساسی صلح بپذیرند.

فراتر از اخلاق صلح‌گرایانه (صلح هدف غایی است که از آرامش‌طلبی و رد کردن جنگ به عنوان یک هدف متمایز می‌شود)، نظریه‌های دیگری هستند که یک ارزش اخلاقی را در جنگ بنا می‌نهند. جنگ و جنگیدن باید برای هدف جنگی باشد، اما نویسندگان بسیاری بدین دلیل که جنگ نتایج متفاوتی با صلح دارد، از آن حمایت کرده‌اند. در این طیف فکری، کسانی هستند که به منزلهٔ داروینیستهای اجتماعی مشخص شده‌اند و کمک فکری آن‌ها ممکن است به دلیل دگرگون کردن روند به کارگیری جنگ قابل ستایش باشد. این نظریه ممکن است برای تشویق اشخاص یا گروه‌ها برای استفاده از بهترین قابلیت‌های آنها یا دور کردن اعضای ضعیف یا گروه‌هایی از سلطه سیاسی به کار رود.

اخلاق جنگ با حوزهٔ فلسفه سیاسی مرتبط است که در آن، مفاهیم مسئولیت و سلطهٔ سیاسی وجود دارد. همچنین، مفاهیم هویت و شخصیت جمعی باید مورد پذیرش و تحقیق قرار گیرند. در این راه، علیت جنگ می‌تواند راه‌گشا باشد. برای نمونه، اگر قانون اخلاق جنگ، به هویت حقوقی دولت مربوط است، جنگ می‌تواند وجود داشته باشد؛ مسائلی که با تبیین مسئولیت سیاسی و اخلاقی آغاز جنگ مرتبط‌اند. اگر بپذیریم که دولت‌ها منادیان جنگ می‌باشند، پس تنها رهبران دولت‌ها مسئولیت سیاسی و اخلاقی جنگ را به عهده دارند. اینکه دولت‌ها همیشه تحت فرمان مردمی هستند که بر آنها حکومت می‌کنند، تصویری ذهنی است. تنها در موارد استثنایی مسئولیت سیاسی و اخلاقی جنگ‌ها به شهروندان نیز سرایت می‌کند.

بنابراین، از آنجا که جنگ تنها یکبار آغاز می‌شود، فیلسوفان نه با این وضع جنگ، بلکه با رعایت اخلاق در جنگ مخالف‌اند. در حالی که بسیاری از افراد ادعا کرده‌اند که اخلاق لزوماً با توجه به طبیعت جنگ در نظر متفکران مسیحی چون آگوستین کنار گذاشته شده است، برخی دیگر می‌کوشند تا جنگ‌جویانی را که هم وابستگی‌های اخلاقی در جنگ و هم خشونت‌های گوناگون دارند، به یاد آورند تا برای اهداف اخلاقی حساس باقی بمانند. در اصطلاح جامعه‌شناسی، این پیشرفت و عقب نشستن از جنگ است که



اغلب، در تمام مراسم و تشریفات مذهبی روی می‌دهد و نشان‌دهنده فاصله گام‌های آنها برون یا عقب‌تر از جامعه مدنی است. به طور کلی، جنگ مستلزم کشتن و تهدید انسان برای کشتن است و نویسندگان اگزیستانسیالیست به این نتیجه در آزمونشان از پدیدارشناسی جنگ می‌رسند.

اخلاق‌گرایان، پرسشهایی را درباره نگاه اخلاقی یا اهداف قابل توجیه جنگ‌افزارها مطرح می‌کنند. برخی از نویسندگان درباره اینکه آیا هر چیزی در جنگ زیباست یا آیا منازعات باید متوقف شود، توافق کلی ندارند، هرچند دلایلی برای حمایت از برخی از ابعاد اخلاقی جنگ، مانند تأثیر جنگ‌افزارها در ایجاد ترس و پرهیز از منازعه (ایجاد صلح و سود متقابل) دیده می‌شود.

در اینجا، تمایزی میان جنگ مطلق و جنگ فراگیر(14) وجود دارد. جنگ مطلق رزم‌آرایی تمام منابع و شهروندان جامعه برای انجام وظیفه در خدمت ماشین جنگ را توصیف می‌کند. از سوی دیگر، جنگ فراگیر توصیف فقدان موانع در آغاز جنگ (درگیری و تبادل آتش همه‌جانبه) است؛ بنابراین، مسئولیت سیاسی و فلسفی جنگ با توجه به فراگیر و مطلق بودن آن، تجزیه و تحلیل می‌شود که تفسیرهای متفاوتی ارائه می‌دهند؛ زیرا، آنها باید پیوستگی شهروندانی را که برای جنگ نمی‌کوشند، توجیه کنند که گویی مانند کودکان، معلولان و مجروحان که نمی‌توانند بجنگند، ناتوان هستند. شاید حامیان جنگ مطلق استدلال کنند که اعضای یک جامعه رفتار مسئولیت‌هایی‌اند که برای حفاظت شهر بر عهده دارند و اگر برخی از اعضا در کمک کردن ناتوان‌اند، پس تمام دیگرانی که توانایی جسمانی دارند، وظیفه مطلق دارند که به بخشهای دیگر جامعه کمک کنند. در اینجا، ادبیات تبلیغات جنگ به خوبی بیان می‌شود.

همین نتایج از طریق افراد دیگری نیز که از جنگ فراگیر حمایت می‌کنند، دنبال می‌شود و در نتیجه، از نظر آنها، هدف نظامی تقریباً، برای تمام مردم مقدس است. برخی دیگر از معیار مناسبی که میخائیل والزر(15) در جنگ عادلانه و غیر عادلانه توصیف می‌کند، نتیجه می‌گیرند که تهدیدهای شدید علیه انسانها، سستی تدریجی ساختارهای اخلاقی را باعث می‌شود. برای نمونه، دیوید هیوم تمامی مفاهیم عدالت در جنگ را رها می‌کند و تا زمانی که این تعهد عامل مهلکی می‌شود، به هر عمل مجازی توسل می‌جوید.(16) برخی دیگر صرفاً بیان می‌کنند که جنگ و اخلاق با هم ترکیب‌شدنی نیستند.



نتیجه‌گیری

به دلیل پیچیدگی ماهیت فلسفه جنگ این مقاله برای ایجاد یک تصویر کلان در مورد جنگ چشم‌اندازهای مختلف مرتبط را ارائه کرد که ویژگیهای تحلیل فلسفی را داراست. به نظر نگارنده از آنجا که موضوع این مقاله اصولاً، به ملاحظات معرفت‌شناختی و متافیزیکی ذهن و ماهیت انسان، معطوف است، به بیشتر حوزه‌های سنتی فلسفه سیاسی و اخلاق هم ارتباط دارد. فلسفه جنگ برای تحقیق کلی درباره تمامی جوانب اعتقادات یک متفکر درباره جنگ مبتنی است؛ معرفی یک نمونه از عقیده یک فیلسوف که به مباحث او برای آغاز بحث فلسفی درباره جنگ و سیر عقلانی پیچیده و طولانی درباره مطالعه و تحلیل‌های پیوسته ارتباط دارد و نیز عقاید و تصورات هرچند سطحی افراد عادی در مورد جنگ می‌تواند به روشن شدن مبحث کمک فراوانی کند